



خودانتقادی

فرا تر از انتقاد از «خود»

محمد بقایای ماکان

پژوهشگر



پیش از آن که مرگ واقعی فرارسد، خودش به دست خویشتن مرگ خود را رقم بزند؛ و پس از آن به قول مولوی، زان نالی را تجربه کند و از این‌روست که مولانای گوید:

«میرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی/ که ادریس از چنین مرغن بهشتی گشت پیش از ما»

چنین وضعی را به نوعی دیگر می‌توان در آدمیانی مثال ما یافت که با حساسیت و تمرکز بر ارزش‌هایی که در محیط زندگی آنان به خلاف جوامع پیشرفته، خریدار ندارد، زندگی خود را وقف آن می‌کنند و از همین‌رو در وطن خویش غربی می‌افتند. اینان در نهایت در شرایطی قرار می‌گیرند که احساس می‌کنند به دلیل پیله‌ای که بر اثر گرایش به ارزش‌های والاتر که در جامعه آنها ظهور و بروز پیدا نمی‌کند، خود را محبوس کرده‌اند و گاه، این حبس خواسته یا ناخواسته، چنان مرحله زندگی و نشاط را بر سر آنان کشد که با خود می‌گویند کاش از مصادر زاده نمی‌شدم، یا به این فکر می‌افتند که کاش مصداق این بیت می‌شدند که:

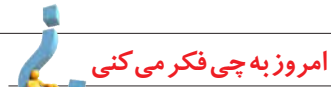
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز / تاداد خود از گهتر و مهتر بستانی

در این خصوص می‌توان به نشواهدی نیز اشاره کرد. برای مثال افرادی از این دست وقتی می‌بینند که در شهری مانند تهران که بذایت و نه‌ایش پیندا نیست و تعداد ظرف‌هایی که برای ریختن زباله در آن قرار داده‌اند، از تمامی کلاتشهرهای جهان بیشتر است، ولی با این همه، محیط زندگی آنها، حتی بهترین خیابان‌هایش به هیچ‌روی به پاک‌ی دیگر شهرهای مشابه در جهان نیست، وقتی می‌بینند که در بطن فرهنگی پرورش یافته که نخستین کتابخانه‌هایی تاریخ در آن شکل گرفته ولی شمارگان کتاب و مطبوعات به کمترین حد ممکن رسیده، وقتی می‌بینند که اهل تجربه و آگاهی و دانش، قدر نمی‌بینند و آنان که صاحب چنین طعانی نیستند، بر صدر می‌نشینند و قضایای دیگری از این دست، طبیعی است که به تدریج در پیله مذکور فرو می‌رود و هر چه می‌گذرد، در وطن خویش غریب‌تر می‌شود.

تردیدی نیست که هیچ کس معصوم خلق نشده و از آن‌جا که انسان جایز الخطاست، طبیعتا در زندگی خود، خواسته یا ناخواسته تمکب اشتباهاتی می‌شود که در مجموع تجربیات او را تشکیل می‌دهد. این که غالباً از تجربه سخن به میان می‌آید، در واقع اشارتی است به همین نکته‌ها که در طول زندگی هر کسی بروز می‌کند و اگر شخص دارای کیاست و درایت کافی باشد، از آنچه در گذشته بر او رفته، برای ساختن آینده بهتر مدد می‌گیرد. هیچ آدمیزاده‌ای، عاری از خطا نیست؛ منتها برخی خطاهای خود را نه تنها عیان نمی‌کنند، بلکه نمی‌گذارد دیگران هم حرفی از این بابت به میان آورند. به‌خصوص اگر چنین کسی در سطح مدیریت‌های کلان باشد، در هر نوع تحقیق و تفحص را برسر اهل نقد، می‌بندد و به این ترتیب بررسی و تحلیل تجربه‌های نیک و بد افراد برتر در یک جامعه پنهان می‌ماند و نتیجه این می‌شود که طبقات مختلف اجتماعی نتوانند در سطوح مختلف، از معیارها و الگوهای تجربه شده و سازنده، بهره‌مند شوند. حال آن‌که به قول سعیدی: «هیچ کس بی‌دام‌تر نیست لیکن بیش خلق / باز می‌پوشند و مابر آفتاب افکنند مایم»

از میان مشاهیر ایرانی، چهره‌هایی مانند سنایی و نظیری‌نیشابوری خطاهای خود را مکتوب کرده‌اند و اکنون همه می‌دانند که سنایی چگونه از کور سوی شععی، تبدیل به خورشیدی تابان شد. از میان شخصیت‌های غیر ایرانی نیز، دو چهره بسیار مشهور آثاری تحت‌عنوان «اعترافات» به نگارش در آورده‌اند که امروزه از برترین و معروف‌ترین آثار اخلاقی و اجتماعی به‌شمار می‌آیند که عبارتند از: «گوستین قدیس» و «ژان ژاک روسو». همه کسانی که از آنها نام برده شد و به خطاهای خود در زندگی اعتراف کرده‌اند، در آثار خود، از موضوعاتی سخن گفته‌اند که نسبت به آنها حساسیت و تمرکز بسیار داشته‌اند و نیروی خود را در یک سو صرف کردند و لاجرم از برخی مسائل واقعی و اصلی زندگی بازماندند.

این سنجی است که از مجموع این نوشته‌ها می‌توان نتیجه گرفت. از این‌روست که در عرفان



امروز به چی فکر می‌کنی

آرزوی من؛ لغتنامه فارسی بین‌المللی

حسن انوشه

استاد ادبیات فارسی



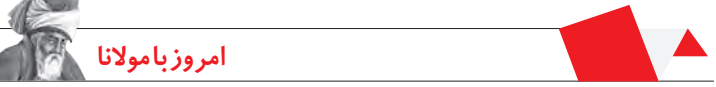
نائل شند، او هم چنان که علما گفته‌اند در عالم رویا شرف‌یاب شد. اینها رویاهای صادقانه است که حتی از آرزوها و منویات درونی ماسر چشمه می‌گیرد. همه آدم‌ها (که من هم مانند آنها هستم و استثنا نیستم) قطعاً آرزو دارند. تفاوت آرزو با رویا این است که رویا در عالم خواب محقق می‌شود اما آرزو خواستهای است که همیشه چه در خواب و چه در بیداری، همراه ماست و دوست داریم در واقعیت محقق شود. محقق شدن آرزوهای خودمان ربط دارد. باید تلاش کرد، باید تمام توان خود را به کار برد تا آنچه به‌عنوان آرزو، در ذهن ما وجود دارد، محقق شود این به تلاش مابستگی می‌رسد، موضوعی است که بیشتر در خواب دیده می‌شود و از این‌رو بیشتر با دید و نظر شخصی به این عنوان که رویایی دیده‌شده و در عالم واقع اتفاق بیفتد به آن اعتقاد ندارم. توضیح بیشتر این که آنچه به آن اعتقاد ندارم به کل رویا و آرزو، مربوط نمی‌شود محقق خواهد شد و تا حال در تجربه‌های شخصی می‌چنین اتفاقی نیفتاده است.

رویا داشتن زندگی انسان را زیبا می‌کند، قشنگ است. فقط در خواب اتفاق نمی‌افتد؛ گاهی در بیداری هم انسان‌ها به رویا می‌روند. بخش دیگر از این رویا داشتن و رویا بردازی، آرزوهای است که در ذهن آدمی نقش می‌بندد. چنین رویه‌ای به این معنا نیست که اگر آدم‌ها آرزو داشته باشند یا رویا بردازی کنند، روحیه‌گریز از واقعیت دارند بلکه آرزو و رویا بردازی، می‌تواند انگیزه‌ای باشد و هسته است انسان‌ها را برای رسیدن به چیزی که در خیال دارند، مصمم می‌کند. آنچه در خیال داریم، در ذهن ما است. آرزوی ما است، پیش چشم ماست همین است که ما را بر آن می‌دارد تا آنچه در رویا داریم را به واقعیت نزدیک کنیم و سعی و تلاش خواهیم کرد تا به آنها برسیم و جامعه عمل به رویاها و آرزوهایمان بدهیم.

فریاد، رویا، تحقق آرزوهای محقق نشده می‌داند و می‌گوید، آنچه از آرزوهایمان که تحقق نیافته‌اند در عالم رویا محقق می‌شوند و آنها را در خواب می‌بینیم؛ یا نظر فریاد، رویا بیشتر نگاهش به گذشته است اما این رویا را عینک آینده می‌بینیم و موضوعاتی را آرزو می‌کنیم که امید داریم در آینده محقق شوند. از این‌روست که برخی حتی به رویاهای صادقانه اعتقاد دارند و مواردی هم ذکر شده که این موضوع را نشان می‌دهد. مانند محمد صالح زاندرانی که در مسجد کوفه به خواب رفت و در جزیر الخضره به دیدار امام

وقایع اتفاقیه

۱۵-۱۰ سال پیش چه کسی فکر می‌کرد که روزی بدون موبایل نتواند دوستی را توسط شهر ببیند؟ همه چیز از قبل برنامه‌ریزی می‌شد و می‌توانستیم از دوستان بخواهیم کنار تابلوی یک فروشگاه یا یک بانک یا شمال شرقی یک میدان بزرگ منتظر مان باشند. بعد عادت به تلفن همراه آن قدر جدی شد که حالا قرار گذاشتن بدون آن در سرفا رین است. وقتی در صدنلی‌های ایستگاه متروی آزادی منتظر دوستم بودم، به این فکر می‌کردم و چندین قرار مختلف که در نوجوانی با تابلوها و جهت‌ها و اسم‌ها گرفته خورده بود را به یاد می‌آوردم. برای یک آدم حواس‌پر، در در سرفاهای قرار گذاشتن بدون تلفن همراه، آشناست. جا گذاشتن تلفن همراه یا خاموش شدن ناگهانی آن منابع استرسی عظیم برای منی بود که بخش مهمی از زندگی‌اش در رفت و آمد از این‌سر شهر به‌سر دیگرش می‌گذشت. چند قطار آمده و رفته بود و هنوز داشتم به این فکر می‌کردم که کی یاد می‌گیرم تلفن همراه برای این است که همراه آدم باشد نه این که آن را جا بگذارد. بی‌فایده بود. از قرار مان مدتی گذشته بود و هنوز دوستم را پیدا نکرده بودم که تلفن همراهم را برساند. بلند شدم و مثل قورباغه‌ای کمین کردم و مسافران نشست و ایستاده را از نظر گذراندم. کاشمان تلفنش را بهم قرض می‌داد؟ از هم سن و سال‌های خود شروع کردم. آسان از تلفن‌های اعتباری که سرسبزنگاه



امروز با مولانا

از ادب پر نور گشته است این فلک
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
بذ گستاخی کسوف آفتاب
شد عزازیلی جز جرات رد باب

یک خبر یک نگاه

فاصله کم حرف تا عمل

«گردشگران چینی جاده‌ایریشم را احیا می‌کنند» این خبر در حالی روی خروجی خبرگزاری «مهر» قرار گرفت که طبق اطلاعات موجود از دوره‌های مختلف تاریخی، بخشی از تاریخ جاده‌ایریشم، متعلق به ایران است.

به گفته نایب‌رئیس جامعه توریست‌گردانان ایران، رئیس جمهوری پارسل در اجلاس شانگهای (که در فرقیستان برگزار شد) پیشنهاد داد تا جاده‌ایریشم احیا شود. در آن اجلاس، رئیس جمهوری چین نیز دستور بر گزار سفرهای گردشگری در جاده‌ایریشم را داد و حالا در مدت کمتر از یکسال، آنچه رئیس جمهوری چین دستور داده، به اجرا درآمده است و در روزهای گذشته دومین گروه از گردشگران چینی به ایران آمدند. طبق آنچه در این خبر آمده است، مسیر حرکت گردشگران چینی، از همان جایی شروع شده که جاده‌ایریشم به آن جامنتهی می‌شد. گردشگران از استان لوئینگ چین به کشورهای واقع در مسیر جاده‌ایریشم سفر کرده‌اند و بعد از

پرواز برای فرقیستان، به ازبکستان و سپس به ایران آمدند و پس از یک هفته ماندن در ترکیه، دوباره به چین می‌روند. فارغ از چیستی و چگونگی انجام سفر، آنچه درباره این موضوع جلب توجه می‌کند، فرصت مناسبی است که برای «ارتباط بین فرهنگ‌های متفاوت» به وجود آمده است. ارتباطاتی که به‌طور معمول با گسترش رفت‌وآمدهای بین‌گروهی از کشورها که دارای فرهنگ مشابهی هستند، به دوستی بیشتر بین ملت‌ها و علی‌القاعده به صلح و کاهش‌مخاصه‌های فرهنگی خواهند انجامید.

آنچه در متن این خبر، توجه بیشتری را به خود جلب می‌کند، فاصله کوتاه «حرف تا عمل» در کشورهایی مانند چین است. رئیس جمهوری این کشور، پارسال «دستور» سفر به گردشگران چینی داده و امروز در مدت کمتر از یکسال آنچه او گفته، شده که جاده‌ایریشم به آن جامنتهی می‌شد. بیشتر روشن شود که چرا «همیشه پای یک چنین در میان است»



برش

حبس داوطلبانه بسیار سخت‌تر از حبس تحمیلی است!

آنتوان چخوف



در میان جمع و کیلی که جوانی بیست و پنج ساله بود، حضور داشت. وقتی نظرش را پرسیدند، پاسخ داد: «میان مجازات اعدام و حبس ابد اگر از او بخواهند یکی از آنها را انتخاب کنم، مطمئناً دومی را انتخاب خواهم کرد. زندگی کردن به هر طریقی هم که باشد، بهتر از اصلا زندگی نکردن است.» این گفت‌وگو تبدیل به بحثی داغ شده بود. بانکدار که آن زمان جوان‌تر و پرشور تر بود، ناگهان کنترلش را از دست داد، مشت خود را روی میز کوبید، به طرف و کیلی برگشت و فریاد زد: «این دروغ است! من با شما دومیلیون شرط می‌بندم که حتی پنج سال هم در یک سسلول ندامت آورید» و کیلی جواب داد: «اگر واقعا جدی گفتید، شرم عقل بیا. دومیلیون برای من پولی نیست اما تو سه یا چهار سال از بهترین دوران زندگی‌ات را از دست خواهی داد. می‌گویم سه یا چهار زیرا هرگز بیشتر طاقت نخواهی آورد. در ضمن مرد بیچاره فراموش نکن که حبس داوطلبانه بسیار سخت‌تر از حبس تحمیلی است! فکر این که هر لحظه این حق را داری که خود را آزاد کنی، تمام زندگی‌ات را برایت در سلول زهر می‌کند. دل‌م‌برایت می‌سوزد.»

و اکنون بانکدار، با گوشه‌ای به گوشه دیگر گام برمی‌داشت و تمام اینها را به خاطر می‌آورد و از خود می‌پرسید: «چرا من این شرط را بستم؟ فایده‌اش چیست؟ کیلی پانزده سال از عمرش را از دست داد و من دومیلیون را دور ریختم.» برشی از داستان «شرط بندی»



شاتر

واگذار شدن یک مدرسه روستایی به بخش خصوصی برای در آمدزایی در بخش «تلنگ» از توابع شهرستان «قصر قند» در جنوب سیستان و بلوچستان باعث شده است کلاس‌های درس دانش آموزان در خرابه‌ها تشکیل شود.



سرانجامی که یک شهر را متاثر کرد
دو برادر، به پسر عمو کشی انجامید. آن زمان چون من نماینده مردم بودم، به دفترم یاد در جلسات و دیدارهای عمومی، مراجعات زیادی می‌شد، مراجعاتی که بخشی از آنها مربوط به رفع اختلافات و ایجاد مصالحه جمعی ما بین دو فرد بود. یکی از این مراجعات در حاشیه یک مهمانی، پدر قاتلی بود که با عجز و لایه، ماجرا را توضیح داد و این را گفت که حکم قصاص و اعدام سپریش، به دایره اجرای احکام رفته و در اولین فرصت اجرا خواهد شد. همزمان من با پدر مقتول (که نمی‌خواستم برادرش، پدر قاتل را ببیند) تماس گرفتم و به این دلیل که فرزند دیگری از حج آمده بود، برنامهای را برای رفتن به منزلش ترتیب دادم. این را هم باید متذکر شوم که از این که چه کسی همراه هست یا پدر مقتول حرفی به میان نیامد. در زمان مراجعه به منزل پدر مقتول (که برادرش پدر قاتل و همراه ما بود) قرآنی برای احترام همراه خود بردیم تا بتوانیم با واسطه قرار دادن آن، صلح و صفا را به ارتباط بین دو خانواده برگردانیم.
در زمان مراجعه به منزل پدر مقتول، وقتی او برادر خود را دید با اعتراض به حضور او، با وضع بدی با ما برخورد کرد و ما را به خانه‌اش راند. ما و گروه همراه سعی فراوانی کردیم تا بتوانیم کینه ایجاد شده را از بین ببریم و دلایل فراوانی آوردیم اما پدر مقتول از حق خود گذشتند و در نهایت فرزند جوان برادرش، اعدام شد. زمانی که او اعدام شد، بسیاری از شهروندان که ماجرا را می‌دانستند متاثر بودند و چون اعتقاد داشتند او برای دفاع از خود و بر اثر جو ایجاد شده از عصبانیت، به این دام افتاده است. آنچه اهمیت دارد، این است که آن «کینه‌جویی» تاوان سختی داشت. تاوانی که خیلی‌ها را متاثر کرد و جان دونفر هم در این مسیر گرفت شد. من دوستی، دوری از کینه‌جویی و ایجاد آرامش در جامعه به همین دلیل است که اهمیت دارد. اگر این فرهنگ در مردم نهادینه شود، بخش زیادی از جامعه در صلح و آرامش زندگی خواهند کرد.

اعتبار

شادی خوشکار | خبرنگار



جلالی‌زاده



استاد دانشگاه و نماینده سابق مجلس

ب‌رابط به یک اختلاف خانوادگی بود. اختلافی که در نهایت منجر به قتل شده بود. داستان این ماجرا از این قرار بود که دو خانواده با نسبت برادری به اختلاف مالی دچار شده بودند. اختلاف به حدی بود که به کل خانواده کشیده شده بود. در نهایت نیز اختلاف مالی بین دو برادر به فرزندن سرایت کرد و کینه‌ای بین آنها به وجود آمده بود. فرزند یکی از طرفین ماجرا که حق را با خود می‌دانست، درصدد این برآمده که پسر عمو خود را به این دلیل که پدرش حق آنها را خورده بود، شخصا تنبیه کند. در این میان با بی‌جوبی‌های مکرر روزه به همراه دو تن دیگر، جلوی پسر عمو خود را گرفته، او را از تاکسی پیاده کرده و در خیابان و در ملاًع‌ها با گل‌ویز شده و این عمل او به دعوی‌اش شدیدی منجر شد. فرزند بود. در این میان فرد تنها، در حین معرکه و کتک خوردن توسط سه نفر دیگر، با چاقویی، به پسر عمو خود حمله‌ور شده و در نهایت شدت جراحات طوری بود که او به قتل رسید. یعنی اختلاف و دعوی‌های خانوادگی بین

اقلیم کردستان، مانند بسیاری دیگر از مناطق کشور ایران، حوادث زیادی را به خود دیده و از این پس هم احتمالاً حوادثی را خواهد دید. نماینده مجلس به‌طور عادی در زمان مسئولیت خود با رجوع افراد زیادی مواجه می‌شود و از درخواست کار، مسائل مربوط به اختلافات قومیتی تا اختلافات شخصی، خواسته یا ناخواسته به‌او راجع می‌شود.

در مقطعی که نمایندگان مردم محترم سبندج در مجلس شورای اسلامی را داشتیم، این نوع مراجعات، جزو امور روزمره و بسیار طبیعی بود. در میان مراجعه‌ها، موضوعی وجود دارد که هنوز هنگام یادآوری آن به‌عنوان یک خاطره، متاثرم می‌کند. موضوعی که مربوط به ایجاد مصالحه و رفع کدورت بین دو نفر بود. در آن زمان مراجعه‌ای داشتم که